

# لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف واللغة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در وجه چهارم بود برای اثبات تعینّیت در موارد دوران امر بین تعین و تخیر به شکل صورت ثالثه که می‌دانیم این عمل واجب است اما مسقطّیت عمل آخر را هم نمی‌دانیم یا می‌دانیم نیست به معنای خودش یعنی علی ای حال مسقط باشد. فقط شک داریم آن عدل این هست یا عدل آن نیست که بشود وجوب تخیری.

خب وجه چهارم این بود که ما ضمّ وجدان به اصل می‌کنیم و اثبات تعینّیت می‌کنیم. و آن این است که اصل این که این عمل واجب است که برای ما روشن است. شک ما در این است که آن عدل این هست یا نه؟ با اثبات اصل و جریان اصل در آن عدل اثبات می‌شود وجوب تعینی. حالا البته خود این مسئله را، این مطلب را به دو نحو می‌شود تقریر کرد؛ این قسمت پایانی‌اش را که چه جور این اثبات می‌کند وجوب تعینی را که یا به نحو اصل مثبت یعنی چون آن اصل می‌گوید این پس تعینی است؛ یعنی دوتا حالت که بیشتر نیست؛ یا تعین است یا تخیر است. اگر تخیری باشد باید آن واجب باشد. حالا که واجب نیست پس لازمه‌اش این است که این تعینی باشد. یا این که نه، به نحوی که در جاهای دیگر گفته می‌شود ضمّ وجدان به اصل؛ آن جوری تقید بکنیم که اصل مثبت دیگه آن جور اشکال اصل مثبتی دیگر ندارد و آن این است که وجوب تعینی ما معنا؟ معنایش این است که این واجب باشد؛ چیز دیگر واجب نباشد. چیزی دیگر عدلش نباشد

س: اصلاً معنایش همین است

ج: اصلاً معنایش همین است وجوب تعینی. اگر این جور تقریب بکنیم دیگه این جواب اصل مثبتّیت این جا نمی‌آید، باید اگر بخواهیم بدهیم جواب دیگری بدهیم. وجوب تعینی یعنی این واجب است عدل ندارد. خب او می‌گوید عدل نیست؛ این هم گفت این جور که می‌دانی؛ پس می‌شود وجوب تعینی. خب این اصل تقریب.

حالا ظاهر مطلب این است که مفروض در کلام محقق خوئی قدس سره این است که این دلیل وجه چهارم را بنحو دومی که عرض کردیم تقریر فرموده، همان لایذ لازمه او این است که آن تعینی بشود؛ به این نحوه در نظر گرفتند فلذا اشکال‌هایی که بعد می‌کنند بر این اساس می‌شود باشد. خب ایشان در مقام جواب فرمودند این اصلی که شما می‌خواهید جاری کنید در آن ما احتمال عدلیّه چیه؟ اصل عقلی است؟ اصل شرعی است؟ یعنی برائت عقلی است؟ برائت شرعی است یا استصحاب است؟ همه‌ی این‌ها محل اشکال است. پس ما اصلی در آن طرف نداریم که شما با او بخواهید این مطلب را ثابت بکنید. اما اصل عقلی را که خب بیان فرمودند و دیروز بحث کردیم از او و حاصلش این بود که قبح عقاب بلایان را از چه می‌خواهید جاری کنید؟ دوتا چیز که ما نداریم که قبح

عقاب بلایان بخواهد در آن جاری بشود. یا آن مَاحِطِلِ عِدْلِیَّه هست یا آن جامع بین آن امری که فی‌الجمله می‌دانیم واجب است و این، اما خصوص مَاحِطِلِ عِدْلِیَّه می‌دانیم عقاب ندارد. احتیاجی به اصالت و عدم اصل قبح عقاب بلایان نداریم، اصل عقلی نداریم، می‌دانیم این بخصوصه عقاب ندارد. چون قطع داریم که این وجوب تعیینی ندارد. اگر باشد وجوب تخییری دارد و عدل آن است. خب عدل را که ترک نکنند من حیث هوهو که عقاب ندارد. می‌دانیم عقاب ندارد. اگر بخواهید از آن جامع برائت جاری کنید یعنی بگویید قبح عقاب بلایان داریم؛ آن هم می‌دانیم که ترک جامع عقاب دارد. علم داریم، بیان داریم برای این جهت؛ عقاب دارد چون جامع را ترک کردن به این است که تمام مصادیقش را و منطبقاً علیه‌هایش را ترک نکنیم؛ هم آن را هم این را، پس مخالفت قطعی است دیگه؛ پس آن هم جاری نمی‌شود. خب این فرمایشی بود که خب دیروز مناقشه‌اش را عرض کردیم و ممکن آن یضاف به همان بیان دیروز که حالا شما با این اصل‌ها می‌خواهید چه کار کنید؟ حالا فرض کنیم اشکال‌ها جاری باشد. می‌خواهید اثبات کنید وجوب تعیینی این را؟ خب این مثبِت است. چنین چیزی را اثبات نمی‌کند. چون عدم استحقاق عقاب بر این لازمه نفس الامریش این نیست که پس آن باید واجب تعیینی باشد. این راجع به این قسمت.

س: لازمه‌اش نیست که، اگر لازمه‌اش هم باشد مثبِت است

ج: مثبِت به این معنا که همین؛ حالا یعنی

س: شما می‌فرمایید لازمه‌اش نیست که، اگر لازمه‌اش هست مثبِت است

ج: ببینید؛ حالا این مثبِت این‌جا چون امر عقلی است نه این‌که ...، آن‌جاها می‌گوییم ادله شرعیه چنین چیزی را، این‌جا امر امر عقلی است. این‌جا باید بگوییم چنین لازمه عقلی نیست چون قبح عقاب بلایان است. یعنی چون بیانی برای تو نیامده من نمی‌توانم تو را عقاب کنم، استحقاق نداری....

س: پس باید بگوییم چنین لازمه‌ای ندارد

ج: اما آيا، بله، اما این نمی‌تواند اثبات بکند که او حالش چه جوری است

س: اگر داشت لوازمش است چون عقلی است دیگه

ج: چون عقلی است آن بله، آن لازمه‌های مباحث عقلی که لازمه آن‌ها ثابت است. ولی چنین لازمه‌ای ندارد. یعنی این یضاف به آن‌که فرمودند.

و اما اگر برائت شرعی مقصودتان است. برائت شرعی را از چه می‌خواهید جاری کنید؟ فرمودند که اگر می‌خواهید برائت شرعی را جاری کنید از آن جامع؛ این‌که ما می‌دانیم جامع واجب است. «فلا معنا لأنَّ تعلُّق التَّكْلِيف بالجامع معلوم علی الفرض»، پس از آن که نمی‌توانیم «و تعلُّقه بخصوص ما یحتمل کونه عدلاً غیر محتمل»، این‌که تکلیف به خصوص این تعلُّق گرفته باشد این هم محتمل نیست چون احتمال وجوب تعیینی این را نمی‌دهیم. اگر باشد از باب این است که منطبقاً علیه آن جامع است و الا خودش که می‌دانیم نیست. پس برائت شرعی‌ای هم ما در این‌جا نداریم.

خب این هم دیروز مناقشه شد، گفتیم این که می‌فرمایید که تکلیف الجامع را می‌دانیم نه،

ما نمی‌دانیم. محتمل است. ولی عرض می‌کنیم به این‌که للمحقق الخوئی قدس سره این‌که همان‌که در شقّ قبل فرمود، در برائت عقلیه فرمود که از جامع برائت عقلیه جاری نمی‌شود. به همان وجه این‌جا می‌توانند بگویند از جامع برائت جاری نمی‌شود. چون شارع نمی‌تواند تأمین بدهد به ترک جامع؛ چون مخالفت قطعیه است. همان بیان را این‌جا می‌شود گفت. پس استبدال می‌کنیم آن‌که فرموده ایشان که این محل اشکال است به این وجه که خود ایشان در برائت عقلیه فرمود. و می‌گوییم شارع بیاید بفرماید که برای ترک جامع عقاب نداریم. من برداشتم، نمی‌خواهد، احتیاط نمی‌خواهد بکنید. خب این معنایش ترخیص در مخالفت قطعیه است پس جاری نمی‌شود. علاوه بر این که حالا جاری بشود؛ خب شما با اصل برائت می‌خواهید چه کار کنید؟ اثبات کنید تعینیت این را؟ لو فرض که جاری بشود تعینیت این‌که...، پس یک اشکال این است که ما اصلاً چنین اصلی نداریم، مجرا ندارد، مصبّ ندارد، یک اشکال هم این است که فرضاً ذلک؛ خب این اصل مثبت است

س: در برائت شرعی سه تا چیز ایشان احتمال می‌دهد

ج: حالا می‌گوییم آن بعدی‌اش را

س: نه، نه، استصحاب را عرض نمی‌کنم

ج: نه، می‌دانم. حالا به آن نرسیدیم. پس این دوتا.

و اما اگر شما بیاید مجرای استصحاب را جدا کنید بگویند نه، نه آن جامع نه این مّا احْتُمِلَ عِدْلِيَّه تعیناً، این نه، بلکه می‌گوییم چی؟ ما شک داریم. این‌که ما می‌دانیم واجب است شارع عدلی برای او جعل کرده یا نه؟

س: وجوب تخیری است عدل نه وجوب تعینی

ج: عدلی جعل کرده که اگر عدل جعل کرده باشد وجوب می‌شود تخیری؛ فلذا فرموده «و أمّا جریان البراءة فی جعل العدل لما عُلِمَ وجوبه فی الجملة»، از این برائت جاری می‌کنیم. این هم ایشان می‌فرمایند جاری نمی‌شود. چرا؟ برای این‌که «فهو راجع إلى جریان البراءة عن الاطلاق»، این اطلاق این‌جا اطلاق مصطلح نیست که مقدمات حکمت می‌خواهد و فلان، یعنی آزادی، ما شکّ مان چیه؟ ما شکّ مان این است که این عدل دارد یا ندارد؟ اگر عدل داشته باشد من یک آزادی دارم؛ می‌توانم این را بیاورم آن را بیاورم، آن را بیاورم این را بیاورم. اگر عدل نداشته باشد مضیق هستم، پایبند به آوردن همین هستم. اما اگر عدل داشته باشم؛ این عدل داشتن یعنی توسعه، یعنی آزادی و این‌که در مقام اطاعت می‌توانی، آزاد هستی، قدرت مانور بیشتری داری، می‌توانی این را ترک کنی آن را بیاوری، آن را ترک کنی این را بیاوری، این جوری. شارع بخواهد این برائت این‌جا جاری کند یعنی این آزادی، این سعه، این قدرت مانور را از من بگیرد؛ در این مّنت نیست. پس بنابراین باز این‌جا از این جعل برائت جاری کنیم؛ این هم معنا ندارد. پس ما برای برائت سه محتمل بیشتر نداریم. برائت از خصوص این، از تعینیت این، این‌که احتمالش را نمی‌دهی. برائت از جامع که حالا ایشان فرمودند ما جامع را می‌دانیم. ما عرض کردیم نه، این را تبدیل کنید به این‌که برائت از جامع چون اشکالش چیه؟

س: ...

ج: ترخیص در مخالفت قطعیه است.

س: ولو از لحاظ فنی ...

ج: و اگر آن راه هم می‌خواهید بگویید که، اگر می‌خواهید از عدل قرار دادن برائت جاری کنید که این هم متنی در آن نیست، با ادله سازگار نیست.

س: حاج آقا، چرا الان ایشان برائت از این را فقط رجوع می‌دهد به برائت از اطلاق؟ درست است که اگر عدلی ثابت بشود قطعاً علم اجمالی ثابت می‌شود به تعلّق تکلیفی؛ چه این علم اجمالی دائرمدار این است که این را می‌خواهی انجام بده، می‌خواهی این را انجام بده، درست است. اما وقتی که ما یک طرف‌مان احتمال اصل إباحه هست من نمی‌دانم اگر خاطر شریف باشد یک جایی توی همین مصباح ایشان گفت؛ حالا باید بگردم پیدا کنم که می‌گفت وقتی که ما یک طرف ما إباحه هست که احتمال می‌دهیم یا مباح است یا واجب است؛ ایشان می‌گفت اصل بر إباحه است، برائت است. این‌جا هم همین است. من نمی‌دانم ...، این را که می‌دانم شارع واجب کرده، نمی‌دانم این چیزی دیگر واجب است؟ که اگر باشد تخیر است و اطلاق است یا نه؟ اصلاً واجب نیست؟ آن‌جا که ما می‌گوییم که اطلاق را در آن جریان برائت و اصول جاری نمی‌شود، وقتی که دوران بین اطلاق و تقیید باشد

ج: جواب؛ بله، آن‌جایی که ایشان

س: آن‌جاهایی که ایشان گفت نمی‌دانم اطلاق است یا تقیید است. اطلاق و تقیید؛ زور اطلاق می‌چربد چون اطلاق توسعه است. اما اگر دوران بین اطلاق و إباحه است نه اطلاق و تقیید، إباحه باشد قطعاً زور إباحه بر اطلاق می‌چربد.

ج: اصلاً این تقیید نیست. این‌جا همین که دارم می‌گویم این است

س: این‌جا اطلاق و إباحه است

ج: این‌جا عبارت؛ اطلاق که می‌گویی آدم توی ذهنش همان اطلاق متعارف می‌آید. ولی نه؛ مقصود آن نیست.

س: اطلاق یعنی توسعه‌ای که، که نتیجه‌اش تخیر است. این است دیگه، حالا آن‌که که تا حالا می‌گفت «فی الاطلاق توسعه و منه و لیس مصباً للقاعدة البرائه و لیس فیہ المنه» آن اطلاق در مقابل تقیید است نه اطلاق در مقابل إباحه؛ و الا ایشان خودشان گفتند، گفتند جایی که ما اصلاً شک در وجوب داریم چه تخیریت چه تعینیت؛ فرقی نمی‌کند؛ مصب برائت است

س: این‌جا منت ندارد دیگه اطلاق...

س: این‌جا منت داشت... می‌گوید واجب نیست. اصلاً شارع می‌گوید من هیچ وجوبی

س: نتیجه‌اش چه می‌شود؟

س: هیچ وجوبی برای متعلّق نکردم

س: نتیجه‌اش چه می‌شود؟

س: آهان! نتیجه‌اش این همان نتیجه‌ای می‌شود که برای تمام واجبات تعیینیّه که ما داریم؛ ما ممکن است عدل داشته باشیم، چرا آن‌جا این حرف را نمی‌زنیم؟ همه‌ی واجبات تعیینیّه ممکن است شارع عدل قرار داده باشد. یا من نمی‌دانم چیزی دیگری هم واجب شده در کنارش یا نه؟ برائت است. نتیجه‌اش این می‌شود که شارع یک امری تعلّق گرفته به این و آن را من می‌روم انجام می‌دهم

ج: همه‌ی واجبات تعیینی اگر شکّ دارید داخل در همین‌جا

س: نه، اگر این‌جا است اصلاً همه‌اش را شکّ می‌کنم

ج: خب اگر شکّ کردی حرف الکلام الکلام، هر جا یک واجب

س: آقا! عرض من این است ببینید؛ ما که نمی‌خواهیم

ج: همین است دیگه؛ همین بحث‌مان است

س: خب همین است. همین ...

س: ما که نمی‌خواهیم، ببینید؛ ما که نمی‌خواهیم که الان ببینیم که جدل کنیم بگوییم این است یا ...

ج: نه، جدل نمی‌کنیم. داریم واقعیت را ...

س: می‌خواهیم واقعیت را عرض کنیم. خود ایشان نگفت؟ نگفت این حرف را یا گفت؟ ایشان توی همین مصباح گفت ایشان

ج: جواب؛ شما اجازه بدهید من جواب را عرض کنم. آن‌جایی که إباحه بود ما اصل وجوب‌مان پس محل اشکال بود. یعنی اگر

س: این‌جا اصل وجوب محل اشکال است؟

ج: چرا؟ شما می‌گویید یا واجب است یا مباح است

س: بله، بله

ج: خب پس حالا اصل وجوب محل اشکال است؟

س: بله، این‌جا همین است

ج: این‌جا این نیست. این‌جا وجوب را می‌دانیم این هست. عدل دارد یا ندارد؟ شکّ داریم. ببینید

س: شیخنا! وجوب را در این علم که نمی‌دانم. وجوب را در آن علم می‌دانم

ج: نه، می‌دانم

س: ولی اصل این را می‌دانم

س: چی را اصلش را می‌دانم...

ج: بله، اما اصل وجوب این را فی‌الجمله

س: این را می‌دانم، درست است؟ خب چه ربطی به این دارد؟

ج: احسنتم؛ حالا؛ حالا؛ نمی‌دانم این وجوب این‌جا عدل دارد یا ندارد؟

س: خب

ج: اگر شارع بیايد بگوید حالا که نمی‌دانی من تو را متعید می‌کنم عدل ندارد با این برای من دردرس درست می‌کند یا نه؟ آزادی به من دارد می‌دهد؟

س: دردرس است دیگه.

س: آقا من نمی‌فهمم. همه‌ی واجبات الان همین است. همه‌ی واجبات الان ما احتمال می‌دهیم عدل داشته باشد

ج: احتمال می‌دهی خب داخل همین‌جا می‌شود دیگه، همین بحسب

س: باز ما در همه جا ... پس برائت مجرا پیدا نمی‌کند

ج: الله اکبر! آقای عزیز!

س: آقا این جواب را ببین؛ این جواب است. شما می‌گویید ما احتمال نمی‌دهیم؟ شما می‌گوییم ما احتمال نمی‌دهیم؟ من احتمال می‌دهم

ج: نه آقای عزیز! خوب دقت بفرمایید

س: مگر مجرای برائت فقط این‌جا است؟

س: پس برائت بلامورد است

س: چرا

ج: نه، چرا؟

س: همه جاهایی که شکّ داری یک چیز واجب هست؛ مثلاً دعا عند رؤیت الهلال واجب است یا نه؟ برائت جاری می‌کنیم

س: خب از کجا می‌دانی، (یک لحظه) دعا عند رؤیت الهلال از کجا می‌دانی مسقط صلاة باشد یا نباشد؟ یقین داری؟

ج: آقای عزیز!

س: شما توی گوش ... امام جماعت نخوانده

ج: حالا می‌گویم جواب

س: جریان برائت است

ج: اجازه بده؛ ما آن‌هاها شک نداریم چون در مقام اثبات دلیل داریم، اطلاق داریم، چیزی داریم، شک ما از بین می‌رود. معمول است چون گفته که صلّ؛ سواء آن‌که آن را بیاوری یا نیاوری، خب گفتیم قبلاً دیگه در مقام (خود ایشان فرمودند) در جواب آقای نائینی فرمودند در مقام اثبات؛ ما بحث‌مان جایی است که مقام اثبات نداریم. و الا اکثر موارد که توی فقه دلیل داریم، درست؟ که اگر بود با او باید عطف می‌کرد. در مقام بیان او باید عطف ...، نکرده، زوال شک ما در آن‌جا به اطلاقات می‌شود یا به عمومات می‌شود یا به دلیل می‌شود یا به اجماع می‌شود یا به لو کان لبان می‌شود. خیلی جاها این‌جوری است دیگه، اگر این عدل داشت در شریعت، اگر نماز ظهر عدل داشت در شریعت لبان و ظهر،

س: این جواب خوب است. جواب خوب است. پس برائت در این مورد نمی‌شود؛ شما می‌گویید برائت در این مورد می‌شود...

ج: اجازه بدهید تمام بکنم. و هر جا آمد شک کردی داخل در همین مسئله ما است

س: خب عیب ندارد. این نقض ما را جواب دادید، حل ما را حالا جواب بفرمایید

س: حلش شما

س: آقا یک نقض کردیم حل کردیم دیگه؛ غیر از این بود مگر؟ یک نقض کردیم. نقض را جواب فرمودید؛ فرمودید نخیر! ما ينطبق على هذا المعنا؛ جاهای دیگر لاینطبق؛ چون ما با اطلاقات و اجماعات و مسلّمات فقهی برمی‌داریم. خوب است جواب، جواب نقض را جواب دادید. جواب حلّی.

ج: الحمدلله که

س: الحمدلله؛ شما می‌فرمایید من علم دارم به این‌که عتق رقبه، عتق رقبه واجب است، نمی‌دانم اطعام عشره، بدل، عدل قرار داده شارع یا قرار نداده؟

ج: بله، بله،

س: خب، این من می‌گویم رجوع به چی می‌کند؟ رجوع به این می‌کند که آیا مطلقاً واجب است یا مقیدایی واجب است که یک طرف دیگر مباح می‌شود؟ من عرضم این است که آیا ... مباح می‌شود دیگه؟ وقتی که تعیینی باشد این طرف می‌شود مباح، یعنی واجب نیست. یعنی عتق، فقط عتق که واجب است اطعام اصلاً واجب نیست. خود ایشان فرمودند هر جا که دوران بین اصل إباحه قرار گرفت با وجوب، آن‌جا إباحه ...

ج: نه، إباحه‌ای که بنیاد وجوب را از بین می‌برد. یعنی

س: بنیاد وجوب را در کجا؟

ج: هر جا، هر جا

س: در این یا در خودش؟

ج: هر جا

س: در يك فعل نه دو فعل

س: آقا؛ هم در يك فعل، يك فعل منظورم اطعام عشره است. اطعام عشره يا واجب است كه اگر وجوب باشد عدل است يا مباح است

ج: اما وجوب آن، اما اگر اين اباحه باشد وجوب آن جا را از دست ما مي گيرد؟ نه، پس آن وجوب را مي دانيم.

س: آن وجوب را مي دانيم، بله

ج: احسنتم؛ حالا آن وجوب را مي دانيم. پس اين جا غير از آن جا است. آن جا كه مي فرمايد

س: حل هم شد ديگه پس

س: آن را مي دانيم چه ربطی به اين دارد؟

ج: خب آن في الجملة ولي مي دانيم

س: خب في الجملة

ج: احسنتم! همين! همين!

س: چون في الجملة مي دانيم شك داريم در اباحه بودن يا وجوب بودن

ج: حالا كه في الجملة مي دانيم و حالا نمي دانيم با آن؛ آيا او عدل اين هست كه من يك گشايشي در مقام امثال داشته باشم يا نه؟

س: آقا! من اين بيان را فهميدم. پس مي گويم فرمايشان را كه مي گويد اباحه اگر دائرمدار باشد اباحه است چيه؟

ج: اباحه در آن جور جايي مي گويم. آقاي خوئي در آن جور جايي فرمودند كه اباحه متعلق همان باشد كه وجوب احتمالش را مي دهيم. اگر اباحه، احتمال اباحه در همان بدهيم كه احتمال وجوب مي دهيم بله؛ براءت دارد. همه جاها همين جور است. احتمال مي دهيم در شبهات بدويه آيا واجب است يا مباح است؟ حرام است يا مباح است؟

س: حاج آقا، عذرخواهي مي كنم. ايشان بحثشان سر اين فعلي است كه توي آن تعيين و تخيير دارد بحث مي شود سر اين بحث نمي كنند. سر طرف دارد بحث مي كند

س: مي دانم، آن طرف كه مي دانم

س: مي خواهند اين را روشن كنيد. بعد مي گويد چون اين جا بين مسقطي كني كه تعيين را اين ور مي آورد اباحه را براي اين و بين عدلي كه وجوب تخيري هم براي اين مي آورد؛ اين جا ما حكم به اباحه مي كنيم. چرا اين جا اين كار را نمي كنيم؟ خب به جهت اين است كه ما اصلاً دنبال حكم اين نيستيم. دنبال حكم اين هستيم. يعني اين را هم اگر طرح... مي كنيم مي خواهيم در مورد اين بحث كنيم



س: آقای ... استصحاب را در این طرف

س: حالا بیان شهید صدر را اگر یاد نگیریم چه می‌شود حاج آقا؟ از این بحث... بیان شهید صدر فرمودید این است که ادله برائت همه‌شان یعنی لسان‌های متعدد است یا مخالف

ج: بله، بله

س: آن موقع امتنائت حدیث... حالا اگر این‌طور نباشد چی؟

ج: اگر این‌طور نباشد اشکال ندارد.

س: یعنی آن موقع این اشکال دیگه وارد نیست دیگه؟

ج: بله، بله، یعنی آن‌جا آن‌جوری می‌گفتیم که ما از این می‌فهمیم کلاً چون دیگه یعنی برائت یک حقیقت واحده است

س: که امتنانی هم هست

ج: که از این‌جا می‌فهمیم امتنانی است. بنابراین این‌جا مثل این حرف نیست که بگوییم ادله دیگر را تمسک می‌کنیم. ادله برائتی که توی آن گفته عن امتی، این‌جا چون یک حقیقت واحده است خب با مئت پس؛ این دارد می‌گوید با مئت بوده

س: اما اگر این را نگوییم

ج: اگر این را نگوییم نه

س: پس می‌گوییم ادله برائت هست و

ج: بله، به یک ادله دیگر تمسک می‌کنیم

س: لازم هم نیست امتناع...

ج: بله.

و اما استصحاب، احتمال این‌که بگوییم استصحاب. استصحاب؛ ایشان می‌فرمایند که دو اشکال دارد. شما استصحاب عدم جعل هذا می‌خواهید بکنید که شارع این را عدل قرار نداده، دوتا اشکال می‌گویند دارد.

اول این‌که این معارض است به استصحاب عدم جعل وجوب تعیینی لما یحتمل وجوبه تعیینیاً، شما الان می‌خواهید وجوب تعیینی این را اثبات بکنید دیگه با آن اثبات، خب، همان‌جور که عدل قرار دادن این مسبوق به عدم است؛ وجوب تعیینی قرار دادن به این هم مسبوق به عدم است. خب استصحاب عدم جعل علم معارضه می‌کند با استصحاب عدم جعل این تعیینیاً،

اشکال دوم این است که خب، با این استصحاب عدم جعل هذا می‌خواهید اثبات کنید که آن وجوبش تعیینی است؟ خب این لازمه عقلی‌اش است پس مثبت است. و لا نقول به، بنابراین اصل استصحاب هم در مقام نداریم.

این‌جا هم ممکن است علی‌ما سبق عرض بکنیم که معارضه ندارد. چرا؟ برای خاطر این‌که طبق نظر شریف خود ایشان معارضه به این است که انجرار به مخالفت قطعی پیدا بشود نه مخالفت با واقع، امارات هستند که اگر علم داشته باشیم این‌ها یکی‌شان مطابق با واقع نیست تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند. چون اماره شأنش این است که واقع را نشان بدهد. اصول عملیه که شأن‌شان واقع نشان دادن نیست. این است که در مقام شک و تحیر و تردید و این‌ها یک وظیفه عملی برای آدم روشن کنند از حالت تحیر و شک و این‌ها بیرون بیاید. و این اگر به مخالفت عملیه نیا انجامد اشکال ندارد و در مانحن فیه نمی‌انجامد. چون شما اصل وجوب این را که می‌دانید. این‌که نمی‌گویید من به تو اجازه دادم ترک کنی بالمره، می‌گوید وجوب تعیینی ندارد. آن وجوب ندارد عدل نیست، این هم وجوب تعیینی ندارد اما نمی‌گویند وجوب ندارد، پس بنابراین چون علم به وجوب داریم باید برویم بیاوریم. پس تعارض نیست؛ اما این که فرمودید مثبت می‌شود بله، اگر همین جور تقریر کنیم یعنی بعنوانه خواهیم اثبات کنیم که وجوب این تعیینی است بله مثبت می‌شود. اما اگر ما یفید فائدة التعیین را بخواهد مستدل بگوید، بگوید من الان ناچارم فقط این را بیاورم.

س: ... اصلاً بگوید تعیین همین است.

ج: یا تعیین همین است یا ما یفید فائده، بگوید آقا من بالاخره... عدل که آن نیست، شارع دارد من را متعبد می‌کند که آن عدل نیست پس بنابراین در مقام افراغ زمه، چیزی که شارع گفته عدل نیست نمی‌توانم بروم آن را به جای این بیاورم. این را هم که می‌دانم واجب است، خب تعیینیتش را نمی‌توانم، بله چون اصل هم جاری می‌شود تعیینی نیست در مقام اتیان نمی‌توانم به قصد تعیین بیاورم.

س: اگر تعیین را چیزی غیر از آن ترجمه کنم.

ج: بله دیگه. بله ولی باید این را بیاورم. پس بنابراین ما می‌توانیم این وجه چهارم، یا این جور تصحیح کنیم یا وجه چهارم را یکی قرار بدهیم بگوییم این جوری تغییر می‌کند، آن وقت آن را وجه پنجم قرار بدهیم. که ما بیان را عوض کنیم. حالا یا به این که بگوییم مثلاً وجوب تعیینی معنایش این است که این واجب باشد عدل نباشد، همین. و یا این که بگوییم ما دنبال... می‌گوییم این جا باید احتیاط کرد، اصلاً این جور موارد را باید احتیاط کرد یعنی همان که احتمال وجوب تعیینی هست باید بیاوری.

س: یعنی تعیینی یک معنای وحدانی ندارد، در واقع دو جزیی است؛ واجب و لم یکن له عدل.

ج: آره. و لیس له عدل. خب آن را با اصل اثبات می‌کنیم این را با این.

س: آن جاهایی که یک جزیی باشد نمی‌توانیم از اصل استفاده بکنیم؟ قاعده کلی‌اش همین طور است؟

ج: بله؟

س: آن جاهایی که یک معنای وحدانی را اثبات بکنیم می‌شود مثبت، اما اگر دو جزیی باشد....

ج: و دو جزئی آن به این شکل باشد...

س: هر دو جز منفک باشند دیگه.

ج: آره، به نحو نعتی نباشد. اصطلاح آقایان است دیگه، نعتی نباید باشد چون صفت را اثبات نمی‌کند، نعت را اثبات نمی‌کند. اما این آره، آن نه؛ همین. این باید باشد. که مرحوم شیخنا الاستاد رحمه الله آقای تبریزی توی نماز جماعت مثال می‌زدند که «من ادرک امام و هو راکع» این برای او یک رکعت حساب می‌شود، حالا من تکبیرة الاحرام گفتم رفتم رکوع شک کردم امام بلند شده یا نه؟

س: اصل جاری می‌شود یا نه؟

ج: آره.

این جا آن که از ادله ایشان می‌گفتند استفاده می‌کنیم که تو راکع باشی، امام هم راکع باشد. نه صفت رکوع تو متصف باشد به رکوع امام، نه انت راکع امام هم راکع، انت راکع وجداناً هم، امام هم راکع، اصل می‌گوید. بنابراین یا می‌شود این وجه چهارم را تصحیح کرد، خب حالا آیا باز جوابی ما داریم، اگر این جوری بگوییم باز گرفتار هستیم. چه می‌گوییم؟ می‌گوییم اگر بگوییم وجوب تعیینی آن است یا ما یفید فائده است می‌گوییم استصحاب می‌کنیم. استصحاب عدم بودن این عدل را می‌کنیم. فرض کنید آن استصحاب هم جاری باشد، خب استصحاب این که این وجوب تعیینی هم ندارد. خب بله. اما در عین حال این جور جاها ما باید چه کار بکنیم؟ خب یک موضوعی را که می‌دانیم، خب باید امتثال کنیم. الاشتغال الیقینی یقتضی البرائة الیقینیة. یا استصحاب بقاء وجوب می‌کنیم، اصلاً استصحاب هم نمی‌خواهد چون می‌دانیم وجوب را، در آن که شک نداریم. خب پس باید بیاوریم. به این بیان تا حالا اگر این احتیاط در این موارد تصویب می‌شود. مگر این که شما بیایید این جور بگویید؛ همان حرفی که قبلاً زده می‌شد. بگویید این وجوب هم به جمیع جهاته برای ما روشن نیست. این وجوب مادامی که آن را نیاوری من می‌دانم، اما اگر آن را آوردم باز هم می‌دانی وجوب است؟ این را که نمی‌دانی. استصحاب عدم وجوب آن هم، این شک شما را از بین نمی‌برد. پس بنابراین جواب این جا این است که شما درست است می‌دانید این واجب است اما فی الجملة می‌دانی واجب است.

س: یا تعیینی است یا عدل آن است.

ج: بله، یعنی این به این برمی‌گردد که آیا اگر من رفتم مثلاً اطعام عشرة مساکین را کردم باز هم من وجوب عتق را دارم؟ در آن صورت نمی‌دانم دارم.

س: شک شما ناشی شده از چیه؟ شک شما ناشی از این است که، مسبب از این است که آیا این تعیینی است یا تخیری است و به ضم وجدان به اصل ما قبل از این که عمل اطعام را انجام بدهید...

ج: آن که مثبت می‌شد.

س: نه نه، همین، به همین بیانی که نفس ماهیت آن مرکبه باشد، نه آن بیانی که مفادش مفاد تعیینیت است. به آن بیان. به آن بیان، اصل سببی بر مسببی غالب است. این که شک می‌کنید آیا مسقط است یا مسقط نیست مسبب از تعیینیت یا تخیریت آن و این ضم

وجدان به اصل ثابت کردید که تعینی است. این شک شما مسبب است این شک. قطعاً این جا هم باید احتیاط بشود.

ج: خب حالا این کسی... من البته تتبع نکردم همین جور به ذهنم آمد که کسی این جور... تعینی را این جور معنا بکند. ولی معهود هم نیست که کسی این جور تعینی را معنا کرده باشد.

س: حاج آقا ضم وجدانی... نه نه اصلاً مجال...

س: مگر تعینی معنای شرعی است؟

ج: نه وجوب تعینی....

س: بیان ضم وجدان به اصل اصلاً....

س: ...

س: من هم حرف آقا سید را می‌زنم، بیان ضم وجدان با اصل همین است دیگه، یعنی جزیی از موضوع با وجدان ثابت است، جزیی هم با اصل ثابت است، کنار هم ماهیت محقق می‌شود، هر جا که....

ج: اگر این جور باشد.

س: همه جا، اصطلاحی که تا حالا معهود بوده....

ج: اگر این جور باشد. اما اگر بگوییم که وجوب تعینی این است که به حده واجب می‌کند. همان جور که آقایان این جور تعبیر می‌کنند.

س: حد آن یک چیز خیلی خیلی دست نیافتنی که نیست، تعینیت یعنی همین، تعینیت یعنی یک چیزی که خودش واجب است، عدل و مسقط ندارد.

ج: نه. وجوب تعینی این است...

س: یعنی لازم است یک معنای واجب شرعی توی آن باشد؟

ج: نه نه. معنای وجوب تعینی چیه؟ یعنی این فعل بحده..

س: بحده یعنی چی؟ یعنی لایکون له بدلاً و لا مسقطاً.

ج: نه نه. ببینید به خصوص روی مبنای آقای خوبی و امثال ایشان که وجوب تخییری بحده نیست جامع است، احد است. وجوب تعینی بحده هست یعنی این فعل بحده به آن تعریفی که دارد. وجوب می‌آید روی این و آن که مولا موضوع قرار می‌دهد این فعل است با آن تعریفی که دارد. این می‌شود تعینی. تخییری؛ معنایش عدل قرار دادن هم نیست در واقع، معنایش این است که رو احد می‌رود و متعلق تکلیف احد است.

س: حاج آقا وقتی معنای آن شرعی نیست چه اهمیتی دارد و موقعی که این طوری مثل خلاف وجدان این را... وقتی معنای شرعی توی معنای ... وجود ندارد..

ج: نه آن‌ها که نمی‌گویند شرعی، می‌گویند آن واقعیت این است.

س: نه، یعنی این نمی‌تواند باشد؟ این نمی‌تواند آن طور تحصیل کند... را، اگر شرعی نیست و این طور هم قابل تصویر است کافی است دیگه، ما چیز شرعی که نمی‌خواهیم اضافه کنیم. شرعی که نیست این طوری هم که قابل تصویر است.

ج: خب آن چی؟

س: نه، اصلاً شرعی دو جور...

ج: ببینید اگر شما... یک وقت می‌گویید اصلاً تعیناً لا معنا له الا هذا،

س: الا هذا، منظورتان... یعنی نعتی باشد؟

ج: نه، این واجب است و لم یکن، اما اگر بگویید که نه معنای نعتی... یکی دیگر از احتمالات این است که تعینی یعنی این، این که شما برهان بر علیه ندارید، شما فوqش این است که می‌گویید ما چند جور تعینی داریم.

س: نه چه جور دیگر تصویر دارد بفرمایید؟ تعینیت... شما با اجمال ایجاد کردن در ناحیه تخییریت بگویید تخییریت به جامع می‌خورد نمی‌توانید در وضوح معنای تعینیت اشکال کنید. شما بله تخییریت به جامع بخورد، به خود عدل بخورد سنخ من الوجوب، مشروطاً بترک المقید، هر جور تخییرتش ابهام هست اما در تعینیت ایجاد ابهام نمی‌کند. اصلاً آقای خوبی باشد، جامع واجب است بر فرض تخییریت، بنا بر فرض تعینیت همگی متحد القول این را می‌گویند، آقا تعینی یعنی چیزی که عدلی در ناحیه سکوتش ندارد، چه بخواهد به جامع برود که احد الافراد مسقط طبیعت باشد، چه سنخ من الوجوب باشد، هر چه که باشد در ناحیه تخییر است، اما متحد القول این را قبول دارند که تعینیت یعنی همین، چیزی که خودش واجب است و برای آن مسقطی، عدلی شارع قرار نداده در مقام جعل. حالا چه می‌خواهد این مسقط در مقام جعل مثال آقای خوبی به خاطر جعل جامع باشد، چه می‌خواهد سنخ من الوجوب باشد، فرقی نمی‌کند. آن اجمال در باره تخییریت است، این اجمال تسری نمی‌کند در ناحیه تعینیت، تعینیت را متحد القول این را می‌گویند. اگر خلاقی شما سراغ دارید بتواند تعقل کند چیزی غیر از این تعینیت بفرماید. شما دارید از اجمال در ناحیه تخییریت می‌خواهد بگوید اجمال به تعینیت می‌رسد که ما نمی‌دانیم تعینیت چیه؟ نه.

ج: نه ما این جور نمی‌گوییم.

س: چه جامع باشد در تخییریت. هر چه در تخییریت بگویید، هر مبنایی قطعاً باید بگویید تعینیت این است.

ج: چیه؟

س: که این؛ که تعینیت یعنی وجوب خودش و لم یکن له عدل، لم یکن له عدل در این که عدل چه جور تصور وجوب دارد؟ بله، اقوال مختلف است، چهار تا قول است.

ج: نه آقای عزیز، ببینید یک حرف این است که ما بگوییم وجوب تعینی مسلّم وجوب تعینی عدل ندارد اما آیا لازمه آن چیزی است که مقوم وجوب تعینی است یا عدل

نداشتن خودش مقوم است؟

س: محقق معنا است.

س: نفهمیدم، عدل ندارد ذاتش است، یعنی چی؟ یا لازمه‌اش حالا هر چه بگوییم، خلاصه در معنایش است.

ج: نه.

س: حاج آقا این‌هایی که دارید می‌گویید معنای عرفی است، شرعی که نیست.

ج: ببینید حرف سر این است که مسلّم در وجوب تعیینی عدل نیست. این مسلّم است اما به چه نحو است. این عدل نبودن لازمه‌اش است یا جزء آن است؟

س: محقق معنا است.

ج: مثل این که استقبال قبله، استبدار به نقطه مقابل مسلّم همراهش است اما آن لازمه‌اش است. حالا اگر محالاً می‌شد این را... کسی رو به قبله باشد استبدار به آن جا هم نداشته باشد. خب حقیقت استقبال به قبله استبدار به آن جا نیست، این است که رو به قبله باشی. حالا این جا همین است.

س: باز این مشکل را حل نمی‌کند.

ج: وجوب تعیینی یعنی وجوب بر روی فعل علی حده.

س: منظورتان عرفی است دیگه.

ج: بله، عرفی بله. علی حده که لازمه این است که پس عدل ندارد. لازمه خود معنایش این است که عدل ندارد، عدل نداشتن جز آن نیست. یا نه، وجوب تعیینی یعنی این وجوب باشد آن عدل نباشد. اگر این دومی باشد با اصل قابل اثبات است. اما اگر اولی باشد با اصل قابل اثبات نیست مسقط می‌شود.

س: اگر اولی باشد ما یفید فائده بگوییم کافی است؟

ج: آهان اما ما یفید فائده. منتها اگر اولی باشد لا... می‌خواهیم ببینیم یفید فائده أم لا. چرا؟ چون شما که می‌گفتید یفید فائده از این باب که می‌خواستی من را ملزم بکنی که باید این را بیاوری. می‌گفتی من کاری ندارم تعیینی است یا تعیینی نیست ولی تو باید این را بیاوری چون می‌دانستی وجوب است، جوابش را که ندادی که. خب اشکال چه می‌شود؟ اشکال این است که من که نمی‌دانم اگر آن را بیاورم باز این وجود دارد یا ندارد، برائت جاری می‌کنم. بعد از اتیان به آن عدل شک دارم این وجوب دارد یا وجوب ندارد.

س: آن وقت این بیان توی قبلی نمی‌آید دیگه، درسته؟

ج: بله؟

س: اگر ما یفید فائده نگوییم و بگوییم معنای تعیینی...

ج: نه، چون آن مثل تحقق موضوع است.

س: یعنی آن جا اگر عطف به واو باشد نعتی نباشد دیگه این اشکال نمی‌آید که ما که در هر صورت... به هر حال شک داریم وقتی آن را بیاوریم...

ج: بله، چون اثبات وجوب تعیینی می‌شود دیگه، شک ندارم که برائت بخوایم جاری کنم. حقیقت وجوب تعیینی همین است.

س: شیخنا الان مگر تعیینیت و تخییریت بده و بعنوانه در ادله شرعیه که خدا خواهد واجب بکند مگر آمده که بگوید وجب علیکم تعییناً و وجب علیکم تخییراً؟

ج: نه.

س: خب وقتی وجب علیکم تعییناً را می‌خواهید اثبات بکنید ما دچار اجمال مفهومی بشویم، ندانیم چه نحوی مراد شارع است، که بیایم این حرف‌ها را بزنیم. تعیینیت و تخییریت که این جوری نیست. تعیینیت و تخییریت چیه؟ تعیینیت و تخییریت همان چیزی است که در جاهای دیگر که واضح است آقایان وقتی می‌گویند این تعیینی است یعنی چ؟ یعنی مفاد ذات ماهیت آن یا لازمه ذاتش این است که مسقط ندارد، آن جا حکم به تعیینیت می‌کنند و در جای دیگر وقتی که مسقط دارد علی مبانی اربعه آن جا می‌گویند تخییریت است، درسته؟ پس تخییریت و تعیینیت یک عنوان و اسم‌گذاری فقها است برای دو نحو از جعل که درک می‌کند. درسته؟ خب این نحو از جعلی که درک می‌کند در تعیینیت، چه لازم بین باشد، چه جز خود مقومش باشد اما آن چه که درک می‌کنند و بحکم به آن مدرک‌شان که تخییریت است، این است که عدل داشته باشد، آن که عدل نداشته باشد. درسته؟ تعیینیت این است دیگه، چه لازم بین باشد چه....

ج: نه. این اثرش در کجا ظاهر می‌شود؟

س: اثرش در جایی ظاهر می‌شود که تعیینیت موضوع شرعی باشد و اجمال مفهوم ایجاد بشود.

ج: نه، در رابطه اصل ثابت می‌شود یا نمی‌شود؟

س: ولو شرعی هم نیست و کاری هم به شرع ندارد.

س: ببینید وقتی که می‌خواهیم...

ج: ببینید همین دیگه.

س: ما می‌خواهیم این عنوانی که فقها مسلّم وقتی که برای آن‌ها اثبات می‌شد که یک چیزی خودش واجب است، مسقط هم ندارد چه به نحو ذاتش باشد، چه به لازمه‌اش باشد دیگه. درست به نحو لازمش هم باشد در جاهای دیگر مگر نمی‌گویند تعیینیت است؟ اگر لازمه هم باشد این جا می‌آید تخییریت....

ج: نه. یک وقتی....

س: هرچه که باشد این برای ما ثابت شده. به ضم وجدان به اصل، لازم ثابت شده است.

ج: نه. اگر لازمه باشد، اما اماره قائم شد بر وجود آن لازم یا عدم آن لازم بله. اما وقتی اماره نباشد اصل مثبت می شود دیگه.

س: نه نه. مثبت وقتی است که مفهوم ... وجدانی را ثابت بکند که لازمه عقلیه است نه جزیی که خودش نداشتن که مفهوم خود مدلول عدم جعل است. عدم جعل یعنی عدم جعل. وجوب هم کاً وجوب وجدانی است دو تا را که کنار هم می گذارد آن مفهوم مرکب شکل می گیرد.

ج: می دانم. حرف سر این است که مگر حتماً مفهوم مرکب است.

س: مفهوم مرکب است از یک چیز با لازمه اش، نه تقوماً.

ج: یعنی چی با لازمه اش؟ اگر لازمه اش پس بنابراین معنایش یک چیز دیگری است که این لازمه اش است.

س: آقا لازمه این که من می گویم واجب نیست به استصحاب ثابت کنید. به لازمه خودش نه لازمه لازمه، لازمه...

ج: لازمه خودش یعنی چی؟

س: یعنی خودش لازمه را اثبات می کند، خودش لازمه است.

ج: اجازه بدهید.

س: اگر می گویی لازمه، عطف به واو دیگه نیست.

ج: شما که می گوید لازم یعنی یک ماهیت را مفروض می گیرید می گوید این لازم آن است.

س: نه، این را عرض نمی کنم، عرض این نیست. می گویم خود عدم جعل عدل، در کنار وجدان ما به وجوب شیء این لازمه است بنا بر مبنایی که می گوید شاید وجوب تعیینی یعنی یک وجوبی با لازمه عدم مسقطیت. من می گویم این هم اگر باشد، این لازمه با اصل ثابت است، این هم که وجدانی است ضم این دو تا با هم دیگر....

ج: نه، پس مطلب ما را یک جور دیگری شما دریافت کردید. این لازمه یعنی این، یعنی این خودش یک مقوماتی دارد، این مقومات یک لازمه تکوینی همراهش است وقتی محقق می شود.

س: آن حرفی که شما می خواهید بگویند تعیینیت از چه باب اثبات تعیینیت می کنید؟ لسان شرعی که نیست، هر جا که بقیه جاها تعیینیت را اثبات می کنید، هر جا، هر مفهومی که... آقا صلات واجب تعیینی است درسته؟

ج: خب بله.

س: این واجب تعیینی یعنی چی؟

ج: یعنی این که شارع صلات را به حده... آن جور می گوید یعنی صلات را به حده توجه



کرده حکم آورده، نه این که این و یک چیز دیگر را توجه کرده احد را انتزاع کرده حکم را آورده روی احد.

س: خب عیب ندارد، همین را، همین را ...

ج: یعنی روی این آورده، خودش را ملاحظه کرده به حده....

س: نه این که عدل داشته باشد.

ج: این ثابت نمی‌شود دیگه. با استصحاب آن اثبات نمی‌شود که این را بده ملاحظه کرده که. ولی اگر بگویند این است که این وجوب را این جا آورده باشد آن جا نیاورده باشد، یا این جا وجوب آورده باشد آن را عدل قرار نداده باشد. این جا وجوب آورده باشد روی احد نبرده باشد که بهتر هم هست این جوری تعبیر کنیم طبق مبنای خود ایشان. خب بله این باشد آن نباشد این می‌شود اثبات بشود.

س: نعتی نیست دیگه.

ج: نعتی نیست. اما اگر آن جوری گفتیم خب نمی‌شود دیگه، می‌شود مثبت.

خب پس این نکته مهم این جاست که روی این جهت باید تمرکز کنیم که باز روی این حرف‌ها آن وجوب فی الجمله است و با برائت از آن در صورتی که.... بعد دیگه البته استصحاب و همان حرف‌های شیخنا الاستاد آقای حائری قدس سره که این استصحاب عدم جعل وجوب تعیینی یا عدم جعل عدل، این‌ها برای ما حالت سابقه ندارد. از ازل شاید شارع قرار داده. آن مسأله هم در این جا وجود دارد.

خب این چهار وجهی که در مصباح بیان فرموده بودند که عمدة الوجوه است، یک وجه آخری هم وجود دارد که محقق عراقی قدس سره در این جا اقامه فرموده. من حالا اشاره فقط به آن می‌کنم توضیح و تفصیل آن را فردا، بنا داشتم امروز این را مطرح کنیم آن قدری طول کشید. و آن این است که این احتمال وجوب تعیینی در این موارد طرف یک علم اجمالی است، و چون طرف علم اجمالی است اگر قائل بشویم که علم اجمالی علت تامه است و اصول در اطرافش جاری نمی‌شود پس منجز می‌شود این احتمال وجوب تعیینی باید بروی بیاوری. اگر هم قائل بشوی به مسلک اقتضا و بگویند تنجز در اثر تعارض اصول در اطراف است اگر قائل به آن هم بشوید این جا تعارض اصول در اطراف هست و باز این احتمال وجوب تعیینی می‌ماسد، منجز می‌شود و باید بیاوری. پس بنابراین در این موارد حتماً باید احتیاط کرد و آن چیزی که احتمال وجوب تعیینی آن را می‌دهیم بیاوریم. این هم وجهی است که آقای آقا ضیاء رضوان الله علیه از بعض افادانش استفاده می‌شود که حالا ببینیم چه جوابی... یعنی تقریر درست آن را بگویم بعد ببینیم جواب دارد یا ندارد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.